

امروز با مولانا



دشمن از چه دوستانه گویدت  
گر ترا قندی دهد، آن زهر دان

دام دان، گر چه ز دانه گویدت  
گر به تن، لطفی کند، آن قهر دان

یک خبر | یک نگاه

آسمان سیاه

می رم زودی بر می گردم؛ مامانو اذیت نکنی ها!  
ساعت کم کم حوالی «موعد» بود، ساعت  
تقدیر، ۹ صبح را نشان می داد. کاپیتان تمام  
اجازه هایی که باید، از برج مراقبت گرفت،  
غیر از اجازه «مرگ» تیک آف تا در بهشت،  
چهار دقیقه فاصله اش بود و ناگهان خبری در  
شهر پیچید!

طرح نو | حمیدرضا عظیمی | ۴۸ نفر  
بودند! هر کدام از جایی، هر کدام در جایی!  
سفری در پیش بود که آنها را گرد هم آورد!  
هر کدام از جایی، هر کدام در جایی! کوله  
سفر را بستند، پیش از این بارها، بار سفر بسته  
بودند اما هیچ گاه چنین فرصتی نبود، چنین  
رخستی نبود!

هر کدام از جایی، هر کدام در جایی! صبح  
زود بیدار شدند، از شب قبل بار سفر را بسته  
بودند و همه چیز مهیا بود. می خواستند بروند؛  
رفتنی!

هر کدام از جایی، هر کدام در جایی! در  
مجموع ۴۸ نفر بودند. ۴۸ انسان که با امید  
و آرزو، صبح راهی فرودگاه مهرآباد تهران  
شدند. اوضاع آن قدر آرام بود که گویا یک روز  
معمولی است! حتی خداحافظی های قبل از  
سفر هم خبر از «وداع ابدی» نمی داد؛ همه  
چیز خیلی معمولی بود. حتی «مهندس» به  
دختر موطالبی و مو فریض گفت: بابایی!

امروز به چی فکر می کنی



کسب سعید غلامحسین شهرود

به «بی مسئولیتی» فکر می کنم

حد ندانم کاری وجود دارد که مسئولان این حوزه  
تا این حد از اطلاعات موجود بی بهره هستند که  
هواپیمای موتناژ ما به این روز بیفتند، واقعا چرا؟  
من چند روز است که با این فکر نمی توانم بخوابم!  
نمی توانم هیچ کاری انجام بدهم. عیبی ندارد!  
این انسان ها رفتند و کاری دیگر برای آنها  
از دست ما بر نمی آید الا این که برایشان طلب  
آمزش کنیم و از خداوند بخواهیم آنها را در  
خلد برین جای دهد. آنها رفتند اما مسئولان  
تلاش نداشتیم، حداقل به آنها احترام بگذاریم و از  
احساس مسئولیت نکرده ایم و برای بهبود اوضاع  
و مسبب این امر و همه ما که در این مسیر  
تلاش نداشتیم، حداقل به آنها احترام بگذاریم و از  
بازماندگانشان عذر خواهی کنیم و به صراحت بیان  
کنیم اگر عزیزان از بین رفتند، عیبی ندارد ولی  
ما به شما احترام می گذاریم و از بازماندگان این  
حادثه طلب بخشش می کنیم.

کسی ککش هم نگزید و برایش مهم نبود؟ مگر  
این انسان ها از پوست و گوشت نبوده اند؟ آیا آنها  
با ما فرق داشتند یا از جنسی دیگری بوده اند؟ این  
سوال ها که پیش می آید و پاسخی برایش وجود  
ندارد، نوعی از احساس بد در من به وجود می آید  
و واقعا نمی دانم در این زمینه چه اتفاقی قرار است  
بیفتد؟ این موضوع در بارگاه خدا، بسیار دردناک  
است. آن کسانی که از بین رفتند و دیگر حضور  
ندارند به کنار و کاری نمی توان برای آنها انجام داد.  
به این موضوع فکر می کنم آن افرادی که مانده اند  
این داغ را چگونه باید تحمل کنند؟ زیرا آنها که  
مانده اند، در ادامه با رنج زندگی می کنند و رنج  
و ناراحتی را لحظه به لحظه با خود مانند باری  
سنگین بر دوش می کشند. این سوال را در ذهن  
مرور می کنم چرا هواپیمایی که از رده خارج است  
باید مورد استفاده قرار گیرد؟ آیا در کشور ما به این

به سوگ آنها نشسته اند. امروز به همین دلیل  
صحنه هایی از سانحه هوایی، جلو چشمم بود و  
خودبه خود به ناامنی موجود در این زمینه فکر  
می کردم، به این که آیا مردم این امکان را دارند  
که با خیال راحت از جایی به جای دیگر و با  
خیال آسوده سفر کنند. فکر می کنم به کسانی  
که از دست رفته اند و دیگر در بین ما نیستند و  
انسان هایی که باقی می ماند و نمی توانند زندگی  
کنند، بلکه با حساسی ادامه می دهند که زندگی را  
می کشند و با این حس وضع بدی را برای خود و  
اطرافیان خود رقم می زنند. سوالم این است چرا  
بابت ندانم کاری چند تن و افراد دیگر چندین زن و  
کودک و تعدادی دیگر انسان، جان خود را از دست  
بدهند؟ چرا افرادی که مسئولیت این موضوع بر  
گردنشان است، جوابگو نیستند و پاسخی در رابطه  
با این موضوع ندارند؟ چرا وقتی حادثه رقم خورد،

پوران درخشنده  
کارگردان سینما



گاهی اوقات افکار آدمی، سمت و سوی زدرستی  
پیدا نمی کند و بر اثر حوادثی که حول و حوش  
ما اتفاق می افتد، نوعی از احساس غمگینی،  
خوشحالی و سرخوشی به ما دست می دهد.  
امروز از همان اول صبح که از خواب بیدار شدم،  
ناخودآگاه ذهن و تفکراتم به موضوع پروازهای  
اخیر و ایمنی همه انسان هایی که خیلی بیپهوه  
از بین ما رفتند معطوف شد. موضوعی که این  
روزها درگیر آن هستیم و خیلی از ما به این  
فکر می کنیم که ۵۰ نفر انسان مانند من و شما،  
خیلی راحت به عدم پیوستند و تعداد زیادی از  
اطرافیانمان و دیگر هموطنانمان، این روزها

خودانتقادی



مشکلات حل نشده هستیم، آره من تأثیر مثبتی  
نداشتم، هوای پاک را آلوده کردم و در همه حال  
تنها یک مصرف کننده بودم، تا فردا بخواهید از  
خودم انتقاد می کنم و می گویم زیسر همه ما این  
هستیم و هر کس می گوید غیر از این است باید در  
برابر او کمی تأمل کرد.

دوست دارم که چند دقیقه ای را با شما همکلام  
شوم، عقیده دارم نه درست کار کردم، نه فرزند  
خوبی بودم، نه پدر خوبی بودم نه خواستارم که  
باشم، نه از نظر علمی توانستم شخص خاصی  
شوم، نه پرزارش درستی نسبت به موضوعات  
علمی داشته ام، من پر از کاستی ها هستم، پر از

مالی است که به هیچ وجه شیرین و خواندنی  
نیستند و برای مخاطب قطعا هیچ جذابیتی  
ندارد. زیرا شغل بنده یک کار صنعتی است  
و درگیری های من هم باز زیاد جالب نیست،  
پس ترجیح می دهم درباره موضوعات دیگر با  
هم هم سخن شویم. موضوع خود انتقادی را من

سید لیلان  
استاد دانشگاه



موضوعاتی که هر روز من با آنها درگیر هستیم،  
اغلب درباره کارهای پیش پا افتاده و موضوعات

با هم هم سخن شویم

خاطره بازی



درد دلمان را گفتیم، با توجه به اینکه در خارج از  
کشور تحصیل کرده بود از باخ بر ایمان سخن گفت  
و در ادامه گفت اگر می خواهید من فتوا دهم  
که موسیقی حلال است یا حرام، من نمی توانم  
این کار را انجام دهم. اگر به حق هستیاید روید و  
حققتان را بگیرید، اما اگر به ناحق باشیید خود به  
خود از بین می روید. ما بدون هیچ دستاوردی از  
ایشان خداحافظی کردیم و باز گشتیم. آن سال  
ها همه مردم درگیر جنگ بودند. همان موقع  
کاری نوشتیم به نام «شهید» و مرحوم حسین  
سرشار هم آن را خواند. آن کار را با خرج خودمان  
ضبط کردیم و به صورت مجانی بین مردم توزیع  
کردیم تا همبستگی خود را با آنها نشان دهیم و  
در تلاش هایمان خودمان را سهم کنیم. خلاصه  
اینکه مسیرهای مختلفی را برای اثبات حقانیت  
موسیقی آزمودیم...

خودتان حقتان را بگیرید!



کارتن «چه های آلب» و روی سریال «مار کوبولو»  
گذاشتند. دو نسل با آن موسیقی فیلم بزرگ  
شدند. در همان سال ها بود که ارکستر سمفونیک  
شورایی پنج نفره تشکیل داد و قرار شد پرویم نزد  
شهید بهشتی و بگویم تکلیف ما را مشخص کنید.  
که اگر موسیقی قرار است نباشد ما برویم سراغ  
زندگیمان و اگر هم که می خواهید موسیقی باشد  
وضعیت ما را تغییر دهید چرا که با این وضعیت  
و نمی توان کار کرد. به آن خاطره که معتقد بودیم  
که دنده عقب، بدون این که فرد پیاده را اساسا حساب  
کنی، با ماشین، هر چند آهسته، رویش بگیری؟ وبعد  
شاکمی و عصبانی هم باشی از این که چرا زودتر متوجه  
شویدم و مسترمان نشده؟!  
موضوع ناراحت کننده این تجربه، غیر از رعایت  
تکدن قانون و دنده عقب گرفتن در خیابان اصلی و  
همچنین رعایت نکردن حقوق فرد پیاده و با ماشین  
به پستی او زدن، این است که آن فرد برای چنین  
کاری، نه تنها خود را خطای و گناهکار نمی داند و  
نمی بیند، بلکه حق مسلم دیگران را زیر پا می گذارد

مجید انتظامی



آهنگساز و رهبر ارکستر  
مالی است که به هیچ وجه شیرین و خواندنی  
نیستند و برای مخاطب قطعا هیچ جذابیتی  
ندارد. زیرا شغل بنده یک کار صنعتی است  
و درگیری های من هم باز زیاد جالب نیست،  
پس ترجیح می دهم درباره موضوعات دیگر با  
هم هم سخن شویم. موضوع خود انتقادی را من

موضوعاتی که هر روز من با آنها درگیر هستیم،  
اغلب درباره کارهای پیش پا افتاده و موضوعات



خاطره ای دارم که به دوران بعد از انقلاب  
مربوط می شود. بعد از به پیروزی رسیدن  
انقلاب کسانی که از خارج از ایران جذب آرکستر  
سمفونیک شده بودند همه به کشورشان بازگشتند  
و آرکستر ما از صد نفر به بیست نفر رسید. موسیقی  
هم تکلیف مشخصی نداشت و بین حلال و حرام  
مانده بود. کسی هم به خود این اجازه را نمی داد  
تا مستقیما راجع به موسیقی تصمیم بگیرد. در  
نتیجه ما بیست نفر پلاکتیف بودیم. از سوی دیگر  
چون کارمند رسمی بودیم و امکان اخراجمان  
وجود نداشت هر روز می رفتیم تالار، کارتمان را

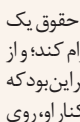
شاتر



جنگ جهانی اول / سربازان لشکر ۵۵ بریتانیا که در اثر استنشاق گاز شیمیایی بینی بیایی خود  
را از دست داده اند.

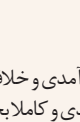


متوقین همیشه حق به جانب



و با این قطعیت، اصرار به پایمال کردن حقوق یک  
نفر دارد تا خشم و بی حوصلگی خود را آرام کند؛ و از  
این موضوع، ناراحت کننده و ناامید کننده ترین بود که  
۴ نفر از دوستان آن پسر جوان نیز در کنار او روی  
صندلی ماشین نشسته اند و نه تنها فیقشان را مقصر  
نمی دانستند و در پی معذرت خواهی از عابر پیاده  
برنیامدند، بلکه با سکوتشان - و احتمالا با فحش  
دان های زیر لب به من - موجب گستاخ تر شدن  
فرد خاطی و تأیید و ترغیب او به ادامه دادن و تکرار  
چنین رفتارهایی می شوند و رفتار آن ۴ نفر به مراتب  
شرم آورتر، گستاخانه تر و زنده تر از رفتار فرد خاطی  
بود؛ چرا که همین افراد و افراد مشابه، می توانند با  
تذکر دادن و سکوت نکردن و لاقابل تأیید نکردن رفتار  
اشتباه اطرافیانمان، از دامن زدن به چنین اتفاقات و  
رفتارهایی جلوگیری کنند تا اخلاق در جامعه ما  
چنین لگدمال نشود.

متوقین همیشه حق به جانب



تا پلارک کند، وقتی با تعجب و کمی خشم رویم را  
بر گرداندم تا به راننده آن، که پسر جوانی بود و دوستان  
هم سن و سال خودش هم ۴ صندلی دیگر ماشین  
را اشغال کرده بودند، اعتراض کنم، که این چه طرز  
رانندگی است؟! چرا بی توجه به عابر پیاده، این طور  
روی پای من دنده عقب می گیری؟! اما پیش از آن که  
بخوادم جمله ام را تمام کنم، راننده آن ماشین با  
صدایی بلندتر و خشمگین تر از من و با اعتراض گفت:  
برو کنار دیگه! به ساعته می خوام دنده عقب بیا!  
کاملاً بهت زده به او و به دوستانش که با سکوت و  
اخمشان، مهر تأییدی بر حرف های رفیقشان -  
که همان راننده ماشین بود - می زدند، نگاه کردم.  
کلمه هایم در زبانم خشک شده بودا گفتم که چند  
دقیقه آن جام معطل شدی، گفتم که ۱۰ بار بوقی زدی و

توجه کن

طرح نو | مجتبی پارسا | گاهی آن قدر رفتار  
بعضی از افراد در کوچه و خیابان آزار می دهد که  
دوست دارم باز از خانه بیرون نگذارم. همانجا در خانه  
بمانم. آن قدر بمانم تا همه مردم به خانه هایشان بروند  
و خوابشان که برد. آن وقت از خانه بیرون بیایم و در  
اجتماع (!) انفرادی، قدم بزنم و خیابان گردی کنم. در  
هفته های که گذشت، دو اتفاق به ظاهر ساده برایم افتاد  
اما همین موارد به ظاهر ساده، آن قدر ذهنم را به هم  
ریخت که عملاً زندگی ام را مختل کرده است. فعلاً  
گیشا، منتظر تاکسی ایستاده بودم و ساعت از ۲۲:۳۰  
پیش می شود که در خیابان جلال آل احمد، کنار پل  
گیشا، منتظر تاکسی ایستاده بودم و ساعت از ۲۲:۳۰  
گذشته بود. ناگهان از پشت سر، یک ماشین، با سرعت  
خیلی کم، به پایم زد اما به حال کمی به جلو پرت  
شدم و نزدیک بود پای چپم زیر لاستیک ماشین  
برود! ماشینی که در خیابان اصلی، دنده عقب می آمد